

« نامه ماهانه ادبی ، علمی ، تاریخی ، اجتماعی »

اگرچه از معنی

شماره - سوم
خرداد ماه ۱۳۴۶

دوره - سی و ششم
شماره - ۳

تأسیس بهمن ماه - ۱۳۹۸ شمسی

(مؤسس : استاد سخن مرحوم وحید دستگردی)

(صاحب امتیاز و نگارنده : محمود وحید زاده دستگردی - نسیم)

سلطانحسین - تابنده گنابادی

در پیرامون کتاب

« سرچشمه تصوف در ایران »

مقاله محققانه زیر بقلم فاضل مقدام آقای سلطانحسین تابنده (رضاعلیشاه) پیشوای سلسله نعمة اللهی زمانی تحریر یافته که دانشمند استاد فقید سعید نفیسی در قید حیات بوده و هنگامی برای درج در ارمغان ارسال شده که مصادف با درگذشت آن مرحوم گردیده است . اینک پس از چندین ماه تأخیر بچاپ آن اقدام میشود تا مورد استفاده خوانندگان ارجمند واقع گردد .

اخیراً کتاب « سرچشمه تصوف در ایران » که از تقریرات محققانه استاد معظم جناب آقای سعید نفیسی است بدستم رسید و با دقت مطالعه نموده و بهره های ادبی و تاریخی وافی از آن بردم و بر عقیده اینجانب بمقام علمی و ادبی نویسنده محقق آن

کتاب بمراتب افزوده گردید و هر چند صیت فضل ایشان در همهٔ ایران بلکه ممالک دیگر پیچیده ولی اینجانب توفیق درک خدمت جناب ایشان را نیافته و ازینرو خیلی تأسف دارم ولی بارها با دوستان دانشمند و رجال علم و ادب بذکر خیر و مقام علمی معظم له رطب اللسان بوده و حتی در لاهور هم با آقای صوفی تبسم ذکرفیات و مراتب علمی و اخلاقی ایشان بود و چون میدانم جناب معظم له از تذکرات لازمیه و مفیده ناراحت و مکدر نمیشوند بلکه مانند فضلاء و بزرگان پیشین و قدیم ایران که همواره علاقمند بودند بتذکرات اشخاص ولو کمنام یا دور از محیط علم و دانش باشند توجه نموده و با محبت و مهربانی اصغاء کنند لذا لازم دانستم آنچه بنظر قاصر حقیر که یکی از پست ترین پیروان مکتب مقدس طریقه نعمت‌اللہی گنابادی میباشم رسیده بطور اختصار عرضه بدارم و از معظم له که سمت استادی نسبت بهمه‌دارند پوزش خواسته امید عفو دارم .

۱- تحقیقات ایشان درین کتاب بسیار ارجمند و لسی فقط جنبهٔ ادبی دارد و مطالب تاریخی هم که ذکر شده مربوط بآن قسمت میباشند و توجه کاملی بجنبه مذهبی آن نشده و اگر هم مطالب مذهبی ذکر شده بتبع جنبهٔ ادبی میباشند در صورتیکه تصوف اسلام کاملاً جنبهٔ مذهبی داشته و دارد . ازینرو بنظر اینجانب خیلی مناسب بود که در آن قسمت نیز بیشتر غور و تحقیق میشد .

۲- عقیدهٔ ارتباط تصوف اسلامی در ایران با مانویت بنظریهٔ ما از نظر مذهبی بی‌پایه تر از عقیدهٔ ارتباط آن با تعلیمات زردشتی و بودائی است زیرا همانطور که خود استاد معظم در آنجا اشاره فرموده‌اند اساس عقیدهٔ مانویت ثنویت و دوگانه‌پرستی است در صورتیکه در همان کتاب تصریح فرموده‌اند که تصوف بعقیدهٔ وحدت وجود قائل است بلکه همانطور که اینجانب بطور خلاصه در کتاب (فلسفهٔ فلوطین) ذکر

کرده‌ام تصوف اسلامی نه از هند و هندوان یا بودائیان و نه از تعالیم بزرگ زردشت و نه از حکمت اشراق و نه از فلسفه افلاطونیان جدید سرچشمه گرفته و نه بقول فن کرمرآلمانی از فلسفه یونانی و مکاشفه هندیان اتخان گردیده بلکه بعقیده اینجانب بطور کلی نمیتوانیم برای ظهور دین و فلسفه مبداء و تاریخ معینی ذکر کنیم و تا بشری موجود بوده عقیده و دین و فلسفه بطور کم و زیاد ظهور داشته و اساس تصوف نیز که مبتنی بر عقیده بتوحید محض و توجه بمبدأ و عبارت از روح استکمال و حقیقت جوئی است اصل دین و مذهب و ملازم با احساسات و عواطف و فکر بشر بوده و هیچوقت از آن منفک نشده است.

البته عقیده بتوحید در همه جامعه های بشری عمومیت نداشته و ندارد و لسی عاطفه مذهبی عام است ازینرو نمیتوانیم برای تصوف منشأ و مأخذی تاریخی ذکر کنیم مگر آنکه بتاریخ ملل و نحل و نمایندگان الهی مراجعه نمائیم و آنها نیز عموماً از يك منبع سیراب شده و اخذ نموده‌اند.

متصوفه نیز در مذاهب و جوامع مختلفه جهان اصل و حقیقت تصوف را از یکدیگر اخذ نکرده بلکه همه از يك سرچشمه سیراب شده‌اند و عرفای اسلام از بزرگان ملل دیگر نگرفته بلکه دیانت مقدسه اسلام و رفتار و دستورات بزرگان واقعی آن بقدری غنی است که ما را از بیگانه مستغنی میدارد و همه عرفا از بزرگان اسلام اخذ نموده و آنها هم از مقام حقیقت مستفیض گشته‌اند و اگر بعض آداب و امور مذهبی در میان بعض ملل بیکیدیگر شباهت داشته باشد دلیل آن نیست که یکی از دیگری گرفته بلکه ممکن است که در ابتداء بهم نزدیک بوده و از ثالثی اخذ کرده باشند و این مانند آنستکه چند نفر یا چند دسته مختلف از راهی سفر کرده باشند و بعداً مشاهدات خود را برای دیگران نقل کنند سپس یک نفر در باره یکدسته بگوید

که آنها از فلان دسته که قبلاً مسافرت کرده‌اند نقل میکنند در صورتیکه چنین نیست و هر کدام مشهودات خود را نقل کرده‌اند.

البته گاه هم ممکن است کسانی که در آن راه سفر نکرده‌اند از نقل آنان یا سفرنامه آنها استفاده کنند ولی کسانی که خودشان رفته‌اند نقل قول نموده و مشاهدات خود را ذکر کرده‌اند.

ازینرو در نقل بعض قسمتها اختلاف هم پیدا میشود که بر حسب اختلاف در طرز ومدت وسایر جزئیات سفر رخ میدهد.

لذا در تصوف هم در آداب صوری که جزء امور اجتماعی یا بالائزهم که باشد از عوارض امور مذهبی است مانعی ندارد که بعضی ملل از همدگر اخذ کرده باشند و آن باصل موضوع ربطی ندارد و صوفیه ایران هر چند به بسیاری از گفته‌های مذهبی بودا و دستورات شت زردشت یا نظریات اشراقیین یا افلاطونیان جدید و غیر آنان احترام میگذارند و بلکه معتقد بآنها هم هستند ولی گفته‌ها و عقاید خود را مستند بفرمایشهای بزرگان دین اسلام نموده و بدان افتخار میکنند ولی بمانویت که اساس آن بر ثنویت استوار است اصلاً ارتباطی ندارند بلکه دستورات خود مانویت طبق آنچه خود محقق جلیل مرقوم داشته‌اند مخلوطی از دستورات زردشت و بودا و مسیح (ع) است.

پس نسبت دادن اصل عقیده صوفیه بمانویت خالی از انصاف و مانند این است که بگوئیم اسلام از دیانت زردشت اخذ نموده و استدلال کنیم که بعضی احکام آن شبیه باحکام دیانت زردشت است.

۳- استاد معظم در کتاب مذکور موضوع فتوت را مسلکی جداگانه و منتزعی از تصوف دانسته و بعضی بزرگان تصوف را مانند شیخ احمد خضرویه و ابو حفص

حداد از سران مسلک جوانمردی گرفته و بعداً نیز رشته و سلسله برای آن ذکر کرده اند .

این موضوع را شاید از نظر تاریخی و موشکافی ادبی بتوان تصحیح کرد ولی از نظر مذهبی نمیتوان آنرا مجزی دانست بلکه فتوت یکی از صفات سالک الی الله است که ما میگوئیم حقیقت جوانمردی آنست که در راه رسیدن بمقصد از تحمل مشاق و متاعب سر نیبچد و همه چیز را فدای محبوب کند و بمصداق «ویؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة» با همت گام بردارد و دیگران را بر خود ترجیح دهد و از خود گذشتگی و فداکاری داشته باشد و اینموضوع مسلک و مرام جداگانه نیست و در کتب عرفاء هم که نام برده شده منظور این صفت و صاحبان آن میباشد چون هر سالکی شایستگی این حال را ندارد و بلکه باید کوشش کند تا باین حال برسد و دسته مخصوصی در نظر نبوده و اگر بعداً هم عدهای خود را باین نام نامیده و آنرا مسلکی فرض نموده اند صرف انتقال بوده که چند نفری ادعای بستگی نموده و بعداً هم بیروانی پیدا کرده اند و بتدریج طوری شده که منجر به پیدایش اعمالی برخلاف دیانت و تصوف گردیده مانند آنچه در آن کتاب اشاره شده که تجاوز باموال مخالفین و راهزنی را بد نمیدانستند در صورتیکه تمام صفات رذیله بعقیده صوفیه مخالف با دیانت و فتوت حقیقیه است و اگر اشخاصی بعداً بنام داش مشهدی وغیر آنها که آنجناب نام برده اند خود را باین نام نامیده اند فقط انتقال و بستگی ظاهری بوده و این قبیل چیزها باعث بدنام کردن حقیقت تصوف و عرفان میباشد و بطور کلی غالب عقاید و مرامهای باطله از یک منبع صحیح و حق سرچشمه گرفته و بر اثر پیرایه های زیاد و خرافات و اباطیل که از طرف بعض جهال یا مغرضین افزوده شده حقیقت خود را از دست داده و صورت باطل بخود گرفته است .

موضوع فتوت نیز از همین قبیل است که چون خیلی بطول می‌انجامد در جزئیات آن وارد نمیشوم و گرنه نکات زیادی در ضمن تحقیقات ادیبانه آن کتاب شریف درین باره بچشم میخورد که مایل بتذکر بودم و برای دوری از اطناپ از آن صرف نظر میکنم .

۴- موضوع ملامتیه نیز که جناب معظم‌له آنرا تفکیک فرموده و حتی بعض دیگر از دانشمندان و ادباء در مؤلفات خود با فراتر نهاده پیروان آنرا مخالف با تصوف دانسته و خواهجه حافظ را نیز از ملامتیه و مخالف تصوف گفته‌اند بنظر اینجانب همینطور است و باید درین قبیل موارد جنبه ادبی و تاریخی را با جنبه مذهبی تفکیک کرد چون بنظر حقیر ملامتی مذهب جداگانه‌ای نیست بلکه یکی از حالات عارضه بر بعض بزرگان صوفیه است که بعضی از عرفاء دارای این حالت بودند و بعضی هم آنرا نمی‌پسندیدند .

البته از نظر تاریخی و ادبی میتوانیم بگوئیم که مثلاً اول کسیکه تفوه باین حالت نمود چه کسی بود و بعداً فلانکس دیگر ازو پیروی نموده و دیگری از بزرگان نیز آنحال را پسندید و بعداً در کتب برای آنحال چیزهائی نوشتند ولی همانطور که عرض شد از نظر مذهبی مذهب جداگانه نیست و این قبیل اختلاف احوال در همه طبقات هست مثلاً حالت بدبینی (۱) و خوش بینی (۲) که در بعض اشخاص یا بزرگان یا دانشمندان یا پزشکان بوده و میباشد نمیتوان هیچیک ازین دو را مرام و مسلک مخصوص قرار داد .

پس ذکر اینکه ملامتیه دسته مخصوصی بوده و نخستین پیشوای آنان حمدون قصار و بعداً ابوحنفص حداد بوده و سهل بن عبدالله و جنید بغدادی نیز آنرا پسندیده‌اند

بنظر اینجانب شایسته نیست و خود پسندیدن این دو نفر دلیل این است که ملامتی بودن حالتی بود که در حمدون قصار پیدا شده و آن دو شیخ بزرگوار هم آنرا پسندیدند و خود اینککه ابو حفص حداد را هم ازفتیان وهم از ملامتیه ذکر میکنند دلیل است که این امور عبارت از صفات و حالات بوده نه مسلکهای جداگانه و البته ملامتی که مستلزم مخالفت با احکام شرع نباشد که شق اول و دوم مذکور در کتاب فصل - الخطاب تألیف خواجه محمد پارسا است مورد اشکال و اعتراض نیست ولی اگر اموری برخلاف شرع ازو صادر شود که مستوجب ملامت حقیقی و اعتراض دیگران گردد که در آن کتاب آنرا وجه سوم ذکر نموده البته پسندیده نیست و صاحب آن نزد بزرگان عرفاء مذموم است .

۵ - در آن کتاب اشاره شده که بسیاری از سلاسل صوفیه ایران مقید بآداب شرع نبوده و سماع را نیز مجاز میدانند .

لازم است تذکراً عرضه بدارم که این موضوع اکثریت در اصل عقیده سلاسل ندارد مثلاً در سلسله علیه نعمة اللہیہ کہ پیروان آن به پیروی از حضرت شاه نعمة اللہ ولی افتخار دارند و حقیر نیز خود را مقتدر بدان میدانم تقید بآداب شرع مطهر و عمل باحکام دیانت مقدسه لازم و بلکه کمال قلبی را بدون آن میسر نمیدانند و میگویند سالک راه خدا تا موقعیکه در این جهان زندگی میکند در پیروی و اطاعت اوامر پیغمبر بزرگوار و ائمه هدی علیهم السلام باید بکوشد و آداب شرع را بجا بیاورد و گرنه خطر از بین رفتن حالت ایمان نیز وجود دارد و اگر کسانی از پیروان برخلاف آن رفتار کنند مدرك برای اصل سلسله نیست و نمیتوان آنرا مدرك اصل دیانت دانست .

همچنین سماع که شامل ساز و رقص و امثال آنها باشد در سلسله ما از قدیم

معمول نبوده و آنرا چون مخالف ظاهر شرع است اجازه نمیدادند و روش بعض سلاسل دیگر را که در سماع دارند مانند روش قادریه یا رفاعیه و غیر هم اجازه نمیدهند فقط آنچه مجاز است خواندن اشعار بزرگان از قبیل مثنوی یا اشعار مناجات یا بند و اندرز و عبرت میباشد بلکه به پیروان دستور میدهند که حتی الامکان امور مستحبه را نیز رعایت نمایند مثلاً بیداری اسحار و مداومت بر طهارت از دستوراتی است که بهمۀ فقراء و پیروان داده میشود و اگر در بعض سلاسل فقری کسانی یافت بشوند که تقید کامل بآداب نداشته باشند مدرک کلیت در خود آن سلسله نیست تا چه رسد به سلاسل دیگر .

۶- موضوع وحدت وجود که اشاره شده بحث مفصلی دارد که در کتب عرفاء و مرحوم آخوند ملاصدرا مذکور است و نگارنده مختصری در کتاب فلسفه فلوطین و پاورقیهای کتاب رهنمای سعادت نوشتهام و آن نیز اقسامی دارد که اگر کاملاً دقت بشود و حقیقت آن درک گردد بصحت بعض اقسام و بطلان بعض دیگر تصدیق میشود پس نمیتوانیم بطور کلی بگوئیم عقیده وحدت وجود آنستکه همه اشیاء را خدا بدانیم چه هر عقل سلیمی آنرا رد میکند و باطل میداند و نسبت دادن این عقیده سخیفه به بزرگان عرفا از طرف بعض ظاهرین خلاف انصاف و حق و تهمت جابرانه و دلیل غرضورزی یا بی اطلاعی از مبانی فلسفی و عرفانی است بطور خلاصه میتوانیم بگوئیم آن قسم از عقیده وحدت وجود که با آیات قرآنی از قبیل هو الاول والاخر والظاهر والباطن و امثال آن تطبیق کند صحیح و آنچه مخالف آیات قرآنی باشد باطل و مردود است .
در خاتمه مجدداً از استاد معظم عذر خواسته و امید عفو دارم .